

واکاوی فقهی حقوقی شرط تنصیف دارایی زوج

فاطمه امیری

کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دامغان

چکیده

شرط انتقال تا نصف دارایی از اموال زوج به زوجه، نوعی شرط فعل است؛ زیرا ضمن عقد نکاح بر مرد شرط می‌شود که تا نصف دارایی موجود تحصیل شده در دوران زندگی مشترک را به زوجه منتقل کند. این شرط، صحیح و مطابق قانون است که در صورت قبول مرد ضمن عقد، او را به اجرای مفاد آن پایبند می‌کند. در پاسخ به ایراد مجهول بودن شرط باید گفت: در فقه و قانون مدنی دلیلی بر بطلان شرط مجهول و عقد مشروط به شرط مجهول نیست؛ به ویژه در جایی که شرط در زمان اجرا قابل تشخیص باشد. از سوی دیگر چنین شرطی کاملاً مجهول نیست و موجب غرر نمی‌باشد؛ زیرا در آینده توسط دادگاه قابل تعیین و تشخیص است. این شرط خلاف قانون و شرع و مخالف نظم عمومی و اخلاق حسنه نیست، بلکه شرطی مقدور است که می‌تواند تا حدودی حقوق زوجه ی دائمی را به هنگام طلاق به اراده‌ی مرد تأمین نماید و در برخی موارد از وقوع طلاق‌های ناشی از تصمیمات آنی و بی‌پایه جلوگیری کند. معهداً توصیه می‌شود برای رفع ابهام از شرط تنصیف دارایی، میزان دقیق تعهد مرد تعیین شود. شرط تنصیف در عقد نکاح، دارای وصف تنبیهی ترمیمی بوده است تا جلوی هوسرانی و سوء استفاده مرد از حق طلاق را بگیرد و راهی باشد در جهت جلوگیری از بی‌بندباری و حفظ و رعایت هرچه بیشتر حقوق زوجه و حفاظت از حریم خانواده است. شرط تنصیف در عقد نکاح بلا عوض است و عوض آن خدمات زوجه نیست. شرط تنصیف تعلیقی است یعنی پیدایش آن متوقف بر امری در آینده است - قصدی و رضایی است. اگر زوجین شروط ضمن عقد را خصوصاً شرط تنصیف دارایی را پذیرفته و قبالة سند ازدواج را امضاء نمایند، چنانچه زندگی زناشویی منجر به طلاق گردد و این طلاق به درخواست زوجه یا طبق تشخیص دادگاه تقاضای طلاق ناشی از تخلف او از وظایف همسری یا سوء اخلاق و رفتار وی نباشد زوج مکلف است که نصف دارایی موجود خود را که در ایام زناشویی با او بدست آورده یا معادل آن را طبق نظر دادگاه بلاعوض به زوجه منتقل نماید. و اجرای این حکم از آثار شرط تنصیف دارایی در عقد نکاح است که فقط منوط به طلاق است. و سایر حقوق مادی زن نیز اعم از نفقه، اجرت المثل، نخله، مهریه،... طبق قانون قابل وصول است. در نوشتار حاضر به صورت توصیفی-تحلیلی به واکاوی فقهی حقوقی شرط تنصیف دارایی زوج پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: شرط تنصیف دارایی، ازدواج، شرط ضمن عقد.

مقدمه

پس از انحلال نکاح سوالات مهمی به لحاظ فقهی و حقوقی در رابطه با شروط ضمن عقد ایجاد می‌گردد؛ از جمله این که: آثار مالی و غیر مالی این انحلال چگونه خواهد بود؟ در منابع فقهی و قانونی بیان شده که انحلال نکاح، بر اساس شروط ضمن عقد آثاری را به همراه دارد که برخی از این آثار، مالی و برخی غیر مالی می‌باشند. آثار مالی انحلال نکاح عبارتند از: جهیزیه، تنصیف دارایی، اجرت المثل، نحل، نفقه، مهریه و ارث. آنچه در نوشتار حاضر در صدد بررسی آن هستیم، تنصیف دارایی زوج می‌باشد که مطابق بند الف از شرایط ضمن عقد مندرج در نکاح نامه‌های رسمی، چنان چه طلاق به درخواست زوجه نباشد و طبق تشخیص دادگاه، تقاضای طلاق ناشی از تخلف زن از وظایف همسری یا سوء اخلاق و رفتار وی نباشد، مرد مکلف است تا نصف دارایی موجود خود را که در ایام زناشویی با وی به دست آورده یا معادل آن را طبق نظر دادگاه، بلاعوض به زوجه منتقل نماید. ماده 1119 قانون مدنی می‌گوید: «طرفین عقد ازدواج می‌توانند هر شرطی که مخالف با مقتضای عقد مزبور نباشد در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر بنمایند مثل اینکه شرط شود هرگاه شوهر زن دیگر بگیرد یا در مدت معینی غایب شود یا ترک نماید، یا بر علیه حیات زن سوء قصد کند یا سوء رفتاری نماید که زندگانی آنها با یکدیگر غیر قابل تحمل شود زن وکیل و وکیل در توکیل باشد که پس از اثبات تحقق شرط در محکمه و صدور حکم نهائی خود را مطلقه سازد.» ملاحظه می‌گردد که قانون مدنی با درج عبارت هر شرطی که مخالف با مقتضای عقد نکاح نباشد، درج هر گونه شرط را در ضمن عقد نکاح جایز شمرده، مگر اینکه خلاف مقتضای عقد نکاح باشد و به نظر می‌رسد در متن قانون مدنی آنجایی که تصریحی از اقتضای عقد نشود نتیجه شرط خلاف آن بطلان اعلام شود محمول بر مقتضای ذات است نه مقتضای اطلاق، چرا که شرط خلاف مقتضای ذات است که موجودیت عقد را به خطر می‌اندازد و نوعاً موجب انتفای آثار اصلی و ذاتی عقد می‌شود و از سوئی ممکن است مقتضای اطلاق هر عقدی متعدد باشد لذا می‌توان گفت در جایی که شرط خلاف اقتضاء موجب بطلان عقد نشود آن مقتضای اطلاق است نه اقتضای ذات عقد. از جمله شروطی که امروزه در حقوق خانواده ذهن و اندیشه علم حقوق خصوصی را به خود معطوف نموده شرط تنصیف دارائی مرد در عقد نکاح است هر چند در قانون مدنی و قوانین مرتبط با حقوق خانواده اختصاصاً به این شرط پرداخته نشد لیکن در قباله های چاپی عقد نکاح، به تاسی از حقوق کشورهایی که اشتراک دارایی زوجین در آن کشورها حاکم است شرطی چاپ شده بدین نحو که چنانچه طلاق از سوی مرد باشد و ناشی از تخلف زوجه از وظایف زناشویی و یا سوء رفتار نباشد مرد موظف به انتقال اموال خود تا نصف دارایی که در زمان زوجیت حاصل شده به زوجه می‌باشد. در نوشتار حاضر به واکاوی فقهی حقوقی شرط تنصیف دارایی زوج پرداخته خواهد شد.

مبحث اول- کلیات شرط تنصیف دارایی

مطابق شرط تنصیف دارایی، در صورت وقوع طلاق و با اجتماع شرایطی که در آن آمده است، مرد موظف است تا نصف دارایی موجود خود را که در ایام زناشویی با زوجه به دست آورده یا معادل آن را طبق نظر دادگاه بلاعوض به زوجه منتقل نماید. با دقت در مفاد این شرط، از یک سو می‌توان آن را در قالب شروط صحیح‌ه‌ای که در قانون مدنی آمده بررسی کرد و از سوی دیگر، با توجه به قید «بلاعوض» می‌توان این شرط را در قالب عقد صلح بلاعوض یا هبه غیر معوض بررسی کرد.

گفتار اول- تعهد به صلح بلاعوض یا تعهد به هبه غیر معوض

از دقت در مفاد شرط تنصیف به خوبی آشکار می‌شود که قصد زوجین از این پیمان، «صلح» یا «هبه» در مفهوم عقدی از عقود تملیکی نیست؛ زیرا تحقق هر یک از این عقود منوط به تعلق اراده‌ی متعاقبین بر نفس عقد است. «در شرط تنصیف دارایی، قصد طرفین بر «تعهد به صلح یا هبه» تعلق گرفته است، نه خود عقد؛ زیرا مطابق شرط شوهر متعهد شده است تا در آینده و

در صورت تحقق شرایطی، مقداری از اموال خود را به صورت بلاعوض به همسرش انتقال دهد. از این رو این اقدام را باید تعهد به انتقال از طریق هبه یا صلح نامید و انتقال با اجرای تعهد واقع خواهد شد.^۱

مبحث دوم - اوصاف شرط تنصیف دارایی

شرط تنصیف همانند هر شرط دیگری دارای اوصافی است. این اوصاف هر کدام به نوبه‌ی خود در نوع نگرش به شرط به خصوص در مقام اجرا - و وضعیت حقوقی آن مؤثر است و بررسی این اوصاف ضروری است. اوصافی همانند طبیعت حقوقی شرط از حیث شرط فعل یا نتیجه بودن، لزوم و یا جواز و این که لزوم یا جواز شرط مزبور حقی است یا حکمی، استقلال و یا تبعیت شرط تنصیف از عقد نکاح، رضایی یا تشریفاتی بودن آن، معلق بودن، امکان ایجاد حق مالی برای زوجه از جهت شرط تنصیف و قابلیت انتقال این حقوق، وصف تنبیهی و ترمیمی شرط مورد بحث، بلاعوض بودن این شرط و مجهول بودن شرط تنصیف دارای اهمیت است که مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

گفتار اول - طبیعت حقوقی شرط تنصیف

شرط تنصیف اموال، شرط نتیجه است یا شرط فعل؟ برای پاسخ به این پرسش اجمالاً شرط فعل و نتیجه را تعریف کرده، سپس به تطبیق تعاریف با شرط تنصیف می‌پردازیم. چنانکه قانون مدنی در ماده 234 بیان کرده است و از کلمات استادان حقوق بر می‌آید شرط فعل عبارت از آن است که اقدام یا عدم اقدام فعل حقوقی و مادی، بر یکی از طرفین عقد یا بر شخص ثالثی شرط شود. شرط نتیجه نیز آن است که تحقق امری حقوقی (نتیجه‌ی یک عمل حقوقی و یا خود آن عمل حقوقی) در جهان اعتبار توسط متعاملین شرط و آن نتیجه به نفس اشتراط حاصل شود.^۲ حال با توجه به تعریف این دو شرط و مفاد شرط تنصیف که اعلام می‌کند ...: «مرد موظف است تا نصف دارایی موجود خود را ... به زوجه منتقل نماید» و انتقال اقدامی است که مرد باید پس از وقوع طلاق و به حکم دادگاه انجام دهد، باید گفت که این شرط، یک شرط فعل حقوقی مثبت است. باید توجه داشت هنگامی که درباره‌ی احکام و آثار شرط تنصیف، مانند اسقاط و اجرا و تأثیر بطلان عقد بر شرط و ... اختلاف شد، باید موضوع را مطابق با احکام و آثار شرط فعل تحلیل و بررسی کرد.

گفتار دوم - وصف لزوم حقی شرط تنصیف

آیا شرط تنصیف لازم است یا هر کدام از طرفین می‌توانند هرگاه که خواستند این شرط را فسخ و یا از آن رجوع کنند؟ وصف لزوم شرط تنصیف روشن است، زیرا این شرط در ضمن عقد نکاح آمده و عقد مذکور از اقسام عقود لازم است پس باید گفت به تبع لزوم عقد، شرط نیز لازم می‌شود و قابل رجوع نیست.^۳ اما پرسشی که اهمیت شایانی دارد این است که با توجه به لزوم حکمی عقد نکاح و اصل حصری بودن موارد انحلال عقد مزبور (یعنی موارد انحلال نکاح را شارع مشخص می‌کند و به دست طرفین نیست)^۴ و با در نظر گرفتن اصل تبعیت شرط از عقد، آیا کسب لزوم این شرط از نوع حکمی است و خیار در این شرط راه ندارد؟ یا، برعکس، امکان پیش بینی خیار شرط در آن وجود دارد؟ در پاسخ باید گفت با توجه به امکان درج خیار شرط در صداق و توجه به این که مهر از توابع عقد نکاح است، لزوم حکمی به توافق مالی ضمن نکاح تسری پیدا نمی‌کند. همچنین با توجه به وحدت ملاک فسخ و تفاسخ می‌توان بر امکان اقاله‌ی این شرط استدلال کرد.

^۱. امینی بروجنی، حیدر علی؛ نقش قراردادهای خصوصی در نکاح، ص 154.

^۲. کاتوزیان، ناصر؛ قواعد عمومی قراردادهای، ج 3، ص 193.

^۳. همان ص 125.

^۴. انصاری، مرتضی؛ النکاح، ص 281.

گفتار سوم- وصف مستقل و تبعی بودن شرط تنصیف

شروط ضمن عقد اصولاً رابطه‌ی تبعی نسبت به عقد دارند و چون شاخه‌هایی بر تنه‌ی درخت عقداند؛ به تبع آن حیات می‌یابند، زیست کرده و با خاموش شدن چراغ عقد عمرشان نیز خاتمه می‌یابد. به دیگر سخن، به تبع فسخ، انفساخ و یا بطلان عقد، شرط نیز از میان می‌رود.⁵ لیکن در مواردی اراده‌ی طرفین بر این تعلق می‌گیرد که شرط وجودی مستقل از عقد بیاید. یعنی همان اراده‌ای که عقود را سامان می‌دهد، حکم به استقلال این دو موجود اعتباری از یکدیگر داده است. از مثال‌های مشهور استقلال شرط از عقد، شرط داوری⁶ و شرط تخفیف و یا تشدید ضمان درک است، که بعد از کشف بطلان عقد، کارایی خود را نشان می‌دهند.

حال سؤالی که مطرح می‌شود این است که شرط تنصیف از کدام سنخ است؟

آیا از انواع شروط تبعی است یا ماهیتی مستقل از عقد دارد؟

در پاسخ می‌گوئیم که شرط مزبور از حیث تحقق (حدوثاً) نسبت به عقد وصف تبعیت دارد، اما نسبت به حیاتش (بقائاً) تبعیت ندارد. به عبارت دیگر، در زمان انحلال عقد با تحقق طلاق، شرط از بین نمی‌رود، بلکه به حیاتش ادامه می‌دهد و آثاری که از آن در زمان انعقاد عقد توسط متعاقدين مراد شده بود، محقق می‌شود. لیکن باید توجه داشت که شرط تنصیف با دو شرط فوق‌الذکر متفاوت است، چرا که شروط مزبور در صورت بطلان عقد اثر خود را می‌یافتند و استقلالشان روشن می‌گشت (یعنی هیچ گونه تبعیتی از حیث بقاء نداشته‌اند) اما شرط تنصیف از حیث تحقق تبعیت دارد، یعنی اگر عقد باطل باشد شرط تنصیف نیز باطل است، و اگر عقد صحیح باشد تا زمان تحقق طلاق این رابطه همچنان پا بر جاست. اما از این حیث که بعد از انحلال عقد کارایی خود را می‌یابد و مستقلاً به حیات خود ادامه می‌دهد به آن دو شرط شباهت دارد. در نتیجه باید گفت که شرط تنصیف، شرطی است ملفف از اوصاف تبعیت و استقلال.

گفتار چهارم- رضایی (قصدی)⁷ بودن شرط تنصیف

اگر بر شرط بودن امری در ایجاد ماهیتی حقوقی تردید شود، در حقوق کنونی ایران اصل بر رضایی بودن اعمال حقوقی است و وجود قصد مشترک و شرایط اساسی صحت قراردادها برای ایجاد هر ماهیت حقوقی کفایت می‌کند و تشریفات دیگری لازم نیست.⁸

گفتار پنجم- وصف تعلیق شرط تنصیف

تعلیق در لغت به معنی «منوط کردن و درآویختن چیزی به چیز دیگر» (نظریه‌ی عمومی شروط و التزامات در حقوق اسلامی / 145) و «حاصل شدن چیزی را به حصول چیز دیگری ارتباط دادن» (فرهنگ لغات و اصطلاحات فقهی / 129) است. تعریف اصطلاحی تعلیق در اعمال حقوقی که از جهت صحت مقبول حقوق دانان افتاده بدین شرح است: «از نظر مدنی تعلیق در عقود و ایقاعات این است که پس از ابراز قصد انشاء نتیجه‌ی ناشی از عقد و یا ایقاع کلاً یا بعضاً به طور نهایی بلافاصله پدید نیاید، بلکه پیدایش آن متوقف بر امری در آینده باشد».⁹

با امضای سند ازدواج، عقد انشاء و شرط نیز به تبع آن ایجاد می‌شود، اما تحقق آثار شرط تنصیف (منشأ شرط) وابسته به امری است که عبارت اند از: 1- وقوع طلاق به درخواست مرد. 2- وجود اموال مرد که بعد از ازدواج ایجاد شده باشد (البته باید توجه کرد که وجود اموال شرط تعهد است. یعنی تعلیق اصطلاحی نیست هر چند نوعی تعلیق به شمار می‌رود). 3- حکم

⁵. کاتوزیان، ناصر؛ قواعد عمومی قراردادها، ج 3، ص 126.

⁶. ماده 16 قانون داوری تجاری بین‌المللی، ص 78.

⁷. برخی حقوقدانان، اصطلاح قصدی را بر رضایی ترجیح می‌دهند و آن را با نظام حقوقی ایران، سازگارتر می‌دانند. لیکن اگر رضا در معنای تراضی به کار برده شود، چنان که قانون مدنی گاه استعمال کرده است (مانند ماده 219 ق.م. به کار بردن واژه‌ی رضایی اشتباه نیست).

⁸. کاتوزیان، ناصر؛ قواعد عمومی قراردادها، ج 3، ص 42.

⁹. دائرة المعارف حقوق مدنی و تجارت، ج 1، ص 89.

دادگاه به تعیین میزان اموالی که به زوجه می‌رسد (که این نسبت از کوچک‌ترین عدد ممکن تا 50 درصد اموال مرد را - به تشخیص دادگاه - می‌تواند در بر بگیرد).

از مقدمات فوق دانسته می‌شود که زوجه بعد از حصول معلق علیه مذکور، حق عینی (در صورتی که حکم دادگاه به تخصیص حصه‌ی مشاعی از اموال مرد باشد) و یا حق دینی (در صورتی که دادگاه حکم به مثل یا قیمت کند) نسبت به مرد و اموالش پیدا می‌کند.

گفتار ششم - قابلیت انتقال حقوق ناشی از شرط تنصیف

ممکن است این سؤال مطرح شود که آیا درج شرط تنصیف برای زوجه ایجاد حق مالی می‌کند؟ و آیا این حق قابلیت انتقال به غیر را دارد؟

در پاسخ باید گفت که قبل از وقوع طلاق زوجه نسبت به اموال مرد از جهت این شرط، هیچ حق عینی (به دلیل معلوم نبودن تعلق مالکیت زوجه نسبت به اموال مرد در زمان انعقاد نکاح) و دینی (زیرا حقی بر ذمه‌ی مرد قرار ندارد) ندارد و تنها حقی که هست یک حق احتمالی است که قابلیت مطالبه هم ندارد.

ممکن است استدلال شود که بعد از نکاح و قبل از طلاق برای زوجه حقی ایجاد شده که در حدود مقتضی خود اثر دارد و حق مسلم ابتدایی برای زوجه ایجاد می‌کند. هر چند نمی‌توان این حق را از مصادیق حق دینی یا عینی تلقی کرد، اما در هر حال این حق، ارزش مالی داشته و همانند ملک ان یملک، قابلیت انتقال و مبادله را دارد.

لیکن در پاسخ به این استدلال باید گفت که این حق احتمالی معلق، همانند حق ناشی از یک بیع معلق نیست، چرا که موضوع این شرط چنان که گفته خواهد شد مجهول است، یعنی اگر در بیع معلق، مشتری نسبت به مبیع حق پیدا می‌کند و این حق مستقل، قابل حمایت و انتقال است (قواعد عمومی قراردادها/ 61-65) اما در فرض مورد بحث، حتی همین حق بر هیچ کدام از اموال مرد تعیین نیافته است. پس آن چه أرجحیت دارد، عدم قابلیت انتقال حقوق ناشی از این شرط قبل از وقوع معلق علیه است.

لیکن با حصول شروط تعلیق مذکور و جمع دیگر شرایط، زوجه نسبت به اموال مرد حق مالی پیدا می‌کند و با توجه به این که در شرط مذکور، قید مباشرت برای زن جهت استیفای این حق نشده، انتقال حق مالی به غیر بلامانع است.

سخن تا بدین جا درباره‌ی انتقال ارادی بود. صحت انتقال قهری با جمع شرایط فوق نیز منعی ندارد. به عبارت دیگر اگر بعد از طلاق و صدور حکم دادگاه به تنصیف اموال مرد، زوجه فوت کند، این حق مالی جزء ترکه محسوب شده و قهراً به وارثان منتقل می‌شود.

گفتار هفتم - وصف تنبیهی و ترمیمی شرط تنصیف

با توجه به اختیار مرد در امضای شروط سند نکاح، این شرط تنها یک توافق مالی است. اما انگیزه‌ی تنظیم کنندگان این شروط چه بوده است؟ با توجه به این که در متن شرط ذکر گردیده که «طلاق به درخواست زوجه نباشد و طلاق ناشی از تخلفات زوجه از وظایف همسری نباشد»، دانسته می‌شود که در نظر تنظیم کنندگان، این شرط وصف تنبیهی و تضمینی داشته است. این شرط، بدین منظور در اسناد ازدواج گنجانده شده که جلوی هوسرانی و سوء استفاده مرد از حق طلاق را بگیرد و راهی باشد در جهت جلوگیری از بی‌بند و باری وی و حفظ و رعایت هرچه بیشتر حقوق زوجه و حفاظت از حریم نهاد خانواده حال این سؤال اساسی قابلیت طرح دارد که چرا آن هنگام که مرد، بدون تخلف زوجه می‌خواهد وی را طلاق دهد این شرط اعمال می‌شود، لیکن در مواردی که طلاق جنبه‌ی مجازات دارد اجرا نمی‌شود؟ مواردی که زوجه از ظلم مرد به عسر و حرج افتاده و آمده است تا داد خویش را از طریق دادگستری بستاند و تقاضای حکم طلاق دارد، در صورت حکم دادگاه به طلاق حرجی، چرا زن نباید از اندک حقوق مالی برخوردار شود؟

مواردی که زوجه می‌تواند برای خود توکیل در طلاق بگیرد را در نظر بگیرید:

1- استنکاف شوهر از دادن نفقه‌ی زوجه به مدت شش ماه ... و همچنین در مواردی که شوهر سایر حقوق واجبه‌ی زوجه را به مدت شش ماه وفا نکند و اجبار او به ایفاء هم ممکن نباشد. 2- سوء رفتار و یا سوء معاشرت مرد به حدی که زندگی را برای زوجه غیر قابل تحمل نماید. 3- محکومیت شوهر به حکم قطعی به مجازات پنج سال حبس. 4- ابتلاء مرد به هرگونه اعتیاد مضری که ... ادامه‌ی زندگی را برای زوجه دشوار نماید. لازم به نظر می‌رسد که این موارد نیز، در صورت صلاحدید و به مصلحت دانستن گسترش شرط تنصیف، به موارد شروط تحقق شرط مزبور افزوده شود. زیرا در این موارد و مصادیق وجه تنبیهی و تضمینی به طریق اولی موجود است. البته از وصف ترمیمی شرط تنصیف نیز نباید غافل بود، زیرا کمکی مالی است برای زنی که بی‌جهت طلاق داده شده و نیازمند حمایت در جهت استقرار استقلال مالی است.^{۱۰}

گفتار هشتم - بلاعوض بودن شرط تنصیف

وصف دیگری که باید به آن توجه شود بلاعوض بودن این شرط است، چنان چه در منطوق شرط آمده است که «... طبق نظر دادگاه بلاعوض به زوجه منتقل نماید». بنابراین نباید شرط تنصیف را عوضی در برابر خدمات زوجه در ایام زناشویی شمرد و این گونه استدلال کرد که اگر اموالی برای مرد از زمان ازدواج تا طلاق حاصل شد، لیکن طرفین عقد زندگی مشترکی با هم نداشته و زوجه خدمتی به مرد نکرده بود، پس مالی از مرد به زوجه نمی‌رسد. بلکه باید گفت که به تشخیص دادگاه، با توجه به بلاعوض بودن و وجود وصف تنبیهی، باید میزانی از اموال مرد به زوجه اختصاص یابد.^{۱۱} به بیان دیگر، شرط تنصیف را نمی‌توان جهت تعهد تلقی کرد، بلکه تملیکی است مجانی و قراردادی است که به علت وصف تنبیهی آن، بی‌ارتباط با شرط کیفری نیست.

گفتار نهم - مجهول بودن شرط تنصیف

از دیگر اوصاف شرط تنصیف که مورد توجه ویژه‌ی حقوق دانان قرار گرفته مجهول بودن شرط مزبور است.^{۱۲} شرط مزبور از چند جهت مجهول است: 1- وجود اموال مرد در زمان طلاق روشن نیست. 2- نسبت اموالی که از مرد به زوجه می‌رسد معلوم نیست.^{۱۳} 3- حین العقد، میزان اموال حین الطلاق روشن نمی‌شود.^{۱۴} 4- زمان ایفاء تعهد مرد مشخص نیست. 5- زمان حصول معلق علیه روشن نیست. بر حسب پذیرش صحت و یا بطلان شرط مجهول، وصف مجهول بودن می‌تواند در وضعیت حقوقی شرط تنصیف تأثیرگذار باشد.

مبحث سوم - مقایسه شرط تنصیف دارایی با شرط اشتراک در دارایی

شرط تنصیف دارایی، غیر از شرط اشتراک در اموال است؛ زیرا با تنصیف یا انتقال دارایی، مال مشترکی ایجاد نمی‌شود، بلکه مرد و زوجه هرکدام در اموال خود استقلال دارند و فقط در صورتی که مرد با شرایط مذکور همسر خویش را طلاق دهد، باید مطابق شرطی که پذیرفته است، تا نصف دارایی خود را به او انتقال دهد.^{۱۵} علاوه بر این از نظر فقه اسلامی نیز، شرکت ابدان، وجوه و مفاوضه باطل است و زوجین نمی‌توانند به یکی از روش‌های مذکور قرارداد مشارکت منعقد کنند. به علاوه، آنان قصد ایجاد مشارکت در اموال خود را ندارند. بنابراین مقایسه‌ی شرط تنصیف دارایی با شرط مشارکت در اموال، صحیح به نظر

^{۱۰} . یزدانین، علیرضا؛ مقایسه شرط تنصیف اموال زوج با اشتراک اموال در حقوق فرانسه، ص 76.

^{۱۱} . جلالی، سید مهدی؛ حقوق خانواده، ج 1، ص 149.

^{۱۲} . همان، ص 159.

^{۱۳} . همان، ص 66.

^{۱۴} . دژخواه، لیلا؛ طلاق و چالش تنصیف دارایی، ص 136.

^{۱۵} . گرجی، ابوالقاسم و همکاران؛ بررسی تطبیقی حقوق خانواده، ص 55.

نمی‌رسد. ممکن است زوجین در قالب شرکت عقدی (شرکت اعیان) در اموال خود قرارداد شرکت منعقد کنند ولی این امر غیر از شرط انتقال تا نصف دارایی به زن است.^{۱۶}

یکی از مسائلی که در بحث از شرط تنصیف دارایی مطرح است، امکان درج چنین شرطی به سود مرد می‌باشد از آنجا که مبنای الزام و التزام به این شرط، اراده‌ی مشترک زوجین است و با استناد به ماده‌ی 1119 قانون مدنی می‌توان گفت همانطور که میتوان بر مرد شرط کرد که اموال تحصیل شده در طول زندگی مشترک را تنصیف کند، بر زن نیز می‌توان چنین شرطی را نمود.^{۱۷}

مبحث چهارم- بررسی وضعیت حقوقی شرط تنصیف

درباره‌ی صحت شرط تنصیف میان حقوق دانان اختلاف نظر است؛ برخی^{۱۸} آن را صحیح دانسته‌اند و برخی دیگر شرط مذکور را باطل می‌دانند.

در پاسخ به این پرسش که شرط تنصیف، چه وضعیت حقوقی دارد؟ ضروری است دلایل بطلان و صحت شرط مزبور را با رجوع به مبانی فقهی و حقوقی روشن و منقح کنیم.

گفتار اول- دلایل بطلان شرط تنصیف

شرط تنصیف دارای ویژگی‌ها و اوصافی است. ویژگی‌هایی مانند مجهول بودن (بند نخست)، معلق بودن (بند دوم)، این که در مواردی شرط الحاقی محسوب می‌شود (بند سوم) و این که برگرفته از نظام حقوق غربی است و ... (بند چهارم). بر حسب برخی مبانی و نظریات فقهی و حقوقی، می‌توان در جهت باطل شمردن شرط مزبور از جهات یاد شده استدلال کرد. در این مبحث به این مهم می‌پردازیم.

الف- بطلان شرط به دلیل مجهول بودن

چنان که اشاره شد شرط تنصیف از چند جهت مجهول است. با توجه به وضوح این وصف می‌توان گفت که به دلیل منهی بودن غرر در شرع که اختصاص به بیع ندارد و به دلیل جزئیت شرط در عوضین عقد که به صرف وجود غرر در شرط، عوضین نیز غرری می‌گردند و همچنین به دلیل معاوضی بودن نکاح یا شبه معاوضی بودن آن به این نتیجه می‌توان رسید که شرط تنصیف به جهت سرایت جهل به عقد، به تبع بطلان عقد، باطل است.^{۱۹}

دلیل دیگر بر بطلان شرط تنصیف از جهت جهل این است که شرط نیز مانند سایر قراردادها و توافق‌ها است و شرایط اساسی صحت هر قرارداد الزاما باید در آن رعایت شود و چون از شرایط صحت قراردادها، معلوم بودن موضوع آن است، موضوع شرط نیز باید معلوم باشد و چون موضوع شرط تنصیف مجهول است، پس باید حکم به بطلانش نمود.^{۲۰}

از جهت مجهول بودن شرط اشکال دیگری که امکان طرح دارد مردد بودن این شرط است، چرا که روشن نیست که تا نصف دارایی مرد به زوجه می‌رسد یا معادل آن؟ پس موضوع شرط تنصیف مردد است و معین نیست، پس شرط باطل است. اشکال دیگری که از جهت مجهول بودن این شرط به ذهن می‌آید، معلوم نبودن ظرف زمانی معلق علیه است که برخی به دلیل وحدت ملاک با ماده 410 ق.م. و همچنین غرری گشتن معامله بطلان آن را پذیرفته‌اند.

با توجه به این میزان جهالت است که آیت الله سیستانی مرقوم داشته‌اند صحت این شرط به دلیل جهالت متعلق، محل اشکال است.^{۲۱}

ب- بطلان شرط به دلیل تعلیق

۱۶. امامی، اسدالله و همکاران؛ حقوق خانواده، ص 138

۱۷. امامی، سید حسن؛ حقوق مدنی، ج 2، ص 63.

۱۸. صفایی، سید حسین؛ مختصر حقوق خانواده، ص 66

۱۹. موسوی بجنوردی، سید حسن؛ قواعد الفقهیه، ج 1، ص 279.

۲۰. کاتوزیان، ناصر؛ قواعد عمومی قراردادها، ج 3، ص 150.

شرط تنصیف، شرطی معلق است. برخی بر این عقیده‌اند که از شرایط صحت شرط این است که شرط منجز باشد، چرا که با تعلیق شرط (شرط و عقد با هم انشاء می‌شوند) عقد نیز معلق می‌شود و تعلیق در عقد نکاح به جهت اجماع فقها بررسی فقهی حقوق خانواده جایز نبوده و موجب بطلان عقد است.²¹

پ- بطلان به دلیل عدم اعتبار شرط الحاقی
 امروزه در برخی از شهرها رسم بر این است که برای انعقاد عقد ازدواج، نخست صیغه‌ی نکاح در مکانی به جز دفتر ثبت ازدواج، به وکالت جاری و ایجاب و قبول خوانده می‌شود. سپس بعد از گذشت مدتی مردین به دفتر رسمی ازدواج مراجعه کرده و با امضای سند نکاح که حاوی شروطی است، ازدواج خود را رسمیت می‌بخشند.
 از این مقدمه دانسته می‌شود که شرط تنصیف در مواردی ثبوتاً شرط الحاقی است.²² زیرا بعد از ایجاب و قبول و انشاء عقد ایجاد می‌شود و مربوط به عقد نکاح است.

شیخ انصاری بر این عقیده‌اند که از شرایط صحت شرط آن است که در متن عقد بیاید شهرت این سخن در میان فقها تا به حدی است که برخی از ایشان بر این امر ادعای اجماع کرده‌اند و شهید اول در این باره می‌فرمایند: «کل شرط تقدم العقد أو تأخر عنه فلا أثر له».²³

از نظر حقوقی نیز در قانون تصریحی بر صحت آن وجود ندارد و برخی از حقوق دانان شرط مزبور را معتبر ندانسته‌اند (شروط ضمن عقد/ 41). پس در مواردی که اثبات شود شرط تنصیف شرط الحاقی بوده است، لزوم وفا ندارد.

ت- سایر ادله بطلان
 در شرط تنصیف مندرج است که تا نصف «دارایی» موجود مرد به زوجه می‌رسد. دارایی در لسان حقوقی چنین تعریف می‌شود: «به مجموع اموال و مطالبات و دیون دارایی گفته می‌شود، که بر دو قسم است: 1- دارایی مثبت که به نفع مالک است. 2- دارایی منفی که بر علیه اوست.

با توجه به این تعریف، آن چه به زوجه می‌رسد مجموعه‌ای از اموال مثبت و منفی است.
 1- هر چند امکان اثبات این امر با توجه به امضای مفاد سند نکاح، که از اسناد رسمی است اندک است.
 این امر اولاً - با استقلال مالی زن حقوق مالی زن مطالعه‌ی تطبیقی در حقوق اسلام، ایران و کنوانسیون رفع تبعیض از زنان که از قواعد آمره و جزئی از نظامات حقوقی و ملحق به نظم عمومی است و در ماده 1118 ق. م. مورد تأکید قرار گرفته در تعارض قرار دارد. ثانیاً - ایجاد شرکتی می‌کند که سرمایه‌ی آن نامعلوم و احتمالی است و ترکیبی است از عیون و دیون که شباهت به شرکت مفاوضه دارد که بطلان این شرکت در فقه امامیه از مسلمات است.²⁴
 و همچنین سیستم اشتراک دارایی محصولی از نظام حقوقی غرب است که ورود آن به نظام حقوقی کشورمان بدون آوردن مقدمات، لوازم و مبانی فرهنگی و به صرف تقلید، شایسته نیست و مولود نامشروع و وصله ناجوری است به دستگاه حقوقی ایران.

گفتار دوم - دلایل صحت شرط تنصیف

با توجه به دلایل ارائه شده، شرط تنصیف با اشکالات اساسی و متفاوتی روبرو است. در این مبحث ضمن بررسی و نقد اشکالات بیان شده، در جهت اثبات صحت شرط مزبور استدلال خواهیم کرد.

از نظر حقوقی نیز می‌توان قائل به صحت این گونه شروط شد. چراکه: شروط جنبه اساسی نداشته و ذاتاً در درجه‌ی دوم اهمیت قرار دارند و جهل در این مقام اگر به عوضین سرایت نکند موجب غرر نیست. قانون گذار در ماده 232 ق. م. در مقام

²¹. انصاری، مرتضی؛ کتاب المکاسب، ج 6، ق، ص 58.

²². مکی عاملی، محمد بن جمال الدین؛ القواعد والفوائد، ج 2، ص 259.

²³. خوئی، سید ابوالقاسم؛ مبانی العروه الوثقی، ج 2، ص 96.

²⁴. همان، ج 2، ص 96.

بیان شروط باطل بوده است و از شرط مجهول سخنی به میان نیاورده است. اصل بر عدم لزوم هر شرطی است (شرطیت چیزی) مگر خلاف آن اثبات شود. در فرض مورد بحث، با توجه به ق. م. نیازی به معلوم بودن موضوع شرط نیست. ماده 558 قانون مدنی شرط مجهولی را ذکر می‌کند و آن را صحیح می‌شمرد «اگر شرط شود مضارب ضامن سرمایه خواهد بود و یا خسارت حاصله از تجارت متوجه مالک نخواهد شد عقد باطل است، مگر این که به طور لزوم شرط شده باشد که مضارب از مال خود به مقدار خسارت یا تلف مجاناً به مالک تملیک کند». با در نظر گرفتن این ادله می‌توان صحت شرط مجهول را پذیرفت.

1- مراد از غرر، خطر است نه جهل، مصباح الفقاهه.

2- اگر موضوع شرط مطلقاً مجهول باشد در بطلانش به جهت نامقدور بودن و منفعت عقلایی نداشتن تردیدی نیست.

همچنین با توجه به این که شرط تنصیف، از شروط ضمن عقد نکاح است باید گفت، با توجه به ماهیت این عقد که در امور مالی اش مسامحه رواست (مفوضه بودن مهریه، کفایت علم اجمالی در آن و ...) علم اجمالی به این موضوعات کفایت می‌کند. درباره‌ی غیر معوض بودن نکاح در حقوق کنونی نیز نباید تردید کرد، زیرا: 1 تنها زن حق حبس دارد.

2- نبود مهریه - به عنوان یکی از عوضین - ضرری به عقد وارد نمی‌آورد. 3- اثر اصلی عقد نکاح علقه‌ی زوجیت است.²⁵ بطلان شبهه‌ی مردود بودن نیز آشکار است، زیرا موضوع شرط، اموال موجود مرد در هنگام طلاق می‌باشد که معین است، اما وصفی از موضوع (کیفیت) مجهول است و این نوع جهل مشمول شرط مجهول نسبی است که صحت آن معلوم گشت.

الف- رد دلایل مربوط به بطلان به جهت تعلیق در شرط

اشکال دیگر معلق شدن عقد نکاح به جهت تعلیق در شرط است. این سخن به قول شیخ انصاری (ره) خیال و توهمی بیش نیست. چراکه عقد منجزاً واقع شده اما تأثیر شرط به آینده موکول گردیده، و این تعلیق در منشأ است و اثری در انشاء عقد ندارد. بنابراین معلق بودن شرط تنصیف، اثری بر تحقق منجز نکاح ندارد.

ب- رد دلایل مربوط به بطلان شرط الحاقی

اشکال دیگر، شبهه بطلان شرط تنصیف، در مواردی است که ثبوتاً پس از عقد واقع می‌شود. همان طور که گفته آمد در فقه 1، دلیل بطلان شرط الحاقی نیامدن این شرط در متن عقد است، اما با توجه به این که در

حقوق کنونی صحت شروطی که در متن عقد تصریح نشده اند امری پذیرفته شده است (مانند ماده 1113 که

تصریح به صحت شروط بنایی یا تبانی دارد. هرچند چنین شروطی نیز از متن عقد خارج اند)، شرط الحاقی نیز صحیح به نظر می‌رسد. همچنین آیه 24 سوره‌ی نساء آن جا که می‌فرماید: «و از هر کدام از زنان بهره‌مند شدید، مهریه او را به عنوان واجب مالی بپردازید، و در آن چه پس از تعیین مهریه نسبت به مدت عقد یا کم یا زیاد کردن مهریه با یکدیگر توافق کردید بر شما گناهی نیست؛ یقیناً خدا همواره دانا و حکیم است» و شرط الحاقی در امور توافقی مالی که مربوط به نکاح است را صحیح شزوجه، بنابراین تردیدی در صحت این گونه شروط نیست.²⁶

ت- نقد و بررسی سایر ادله بطلان شرط تنصیف

اشکالات دیگر از قبیل مخالفت با استقلال مالی زن و ایجاد شرکت و... به جهت استفاده‌ی نابه جا از کلمه‌ی «دارایی» در شرط بوجود آمده است، که از نظر حقوقی معنای روشنی دارد. در پاسخ به این اشکال آن چه به نظر می‌آید این نکته است که مراد از دارایی مندرج در شرط تنصیف، همان معنای عرفی دارایی، یعنی مال و ثروت می‌باشد، نه معنای حقوقی دارایی، که شامل دیون نیز می‌شود. پس از جهات یاد شده نیز اشکالی بر شرط وارد نیست.

اما اشکال نهایی که در گفتار نخست بدان پرداختیم (این که سیستم اشتراک دارایی محصولی است از نظام غربی که ورود آن به نظام حقوقی ما به صرف تقلید، شایسته نیست و مولود نامشروع و وصله ناجوری است به این دستگاه حقوقی) در وضعیت

²⁵. انصاری، مرتضی؛ کتاب المکاسب، ج 6، ص 46.

²⁶. همان، ج 6، ص 47.

حقوقی این شرط مؤثر نیست. اما به عنوان مصلحت، در جهت تدوین این شرط باید مدنظر قرار می‌گرفت. در تکمیل استدلال فوق بر عدم کارایی این شرط در نظام حقوقی کشورمان

می‌توان گفت: با توجه به روایات وارده در باب مهریه که از امور مهم مالی توافقی در نکاح است که بر سهل‌گیری آن تأکید شده و زیاد بودن تأکید بر این امر در روایات به حدی است که در کتاب شریف وسائل الشیعه بابی را تحت عنوان «باب استحباب قله المهر و کراهه کثرته» به خود اختصاص داده است. همچنین روایاتی که زیادی مهر را موجب کینه و عداوت در دل مرد می‌داند نیز، منهی بودن سخت‌گیری در امور مالی نکاح را تأیید می‌کند.²⁷ آیا این گونه شروط بعد از گذشت سه دهه از ورودش به نظام حقوقی کشورمان، عدم کارایی‌اش روشن نشده است؟! و به عنوان حفظ و پاسداشت نهاد خانواده، ایجاد عداوت و کینه نکرده است؟

همچنین با وجود نهادهای مالی حمایتی در حقوق اسلامی مانند نفقه، مهریه، نخله و اجره المثل، لزوم وجود چنین نهادی از جهت حمایتی نیز برای زن دیده نمی‌شود (آن چه در حقوق غربی وجود دارد رژیم اشتراک دارایی است، که به خواست طرفین برای مدت ازدواجشان مقرر می‌شود، نه این که بعد از طلاق باشد و آن هم تنها از اموال مرد، بلاعوض، به زوجه تعلق گیرد. در این رژیم مالی، حتی نهادهای فوق‌الذکر از جهت حمایت از حقوق زن نیز وجود ندارد.

علاوه بر دلایل فوق‌الذکر که نقد دلایل بطلان شرط تنصیف بود، بر صحت شرط مذکور می‌توان از این ادله بهره برد:

- 1 شرط تنصیف، مشمول مواد 232 و 233 ق.م. که در مقام بیان شروط باطل و مبطل است نمی‌باشد.
- 2- م 1119 ق.م. اشعار می‌دارد: «طرفین عقد ازدواج می‌توانند هر شرطی که مخالف با مقتضی عقد مزبور نباشد در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر بنمایند». شرط تنصیف مشمول این ماده از قانون مدنی است. 3- اصله الصحه نیز، که در مقام شک در صحت اعمال حقوقی راهنما و راهگشا به طریق صحت است، در مقام استدلال مفید فایده می‌نماید.²⁸ با توجه به دلایل یاد شده است که از جهت وضعیت حقوقی، صحت شرط تنصیف مورد تأیید فقهای نظام قرار گرفته است.²⁹

مبحث پنجم- شرط تنصیف دارایی در عقد نکاح در صورت انحلال آن

یکی از شروطی که از دو دهه گذشته به صورت پیش‌نویس نوشته در همه اسناد ازدواج به چشم می‌خورد، شرط تملیک تا نصف دارایی که شوهر در دوران زناشویی با همسر خود به دست آورده به صورت بلاعوض به همسر خود در صورت طلاق است. این شرط برای تعدیل حق انحلال یک جانبه عقد نکاح به دست مرد مقرر شده است؛ به این صورت که بدون گرفتن حق طلاق از مرد، قانونگذار در مقام تأمین حقوق مادی زوجه بر آمده است که معمولاً متضرر اصلی از انحلال عقد نکاح است.

در این مجال به چند سؤال مهم اشاره کرده و پاسخ می‌گوییم. اولاً اینکه آیا درج چنین شروطی در ضمن عقد از قواعد آمره است یا اینکه زوجین میتوانند این شرط را نپذیرند؟ ثانیاً فلسفه جعل این شرط چیست؟ ثالثاً آیا مرد نیز میتواند در ضمن عقد به ضرر زن چنین شرطی را قرار دهد یا به نوعی این شرط به صورت تقابل در ضمن عقد نکاح بیاید؟ رابعاً آیا منظور از دارایی که در این شرط آمده، فقط دارایی مثبت است یا ناظر به دارایی منفی نیز می‌تواند باشد؟ خامساً شرایط تمسک به این شرط کدامند؟ به این شرح که آیا زوجین میتوانند این شرط را بدون تقیید دیگری و به صورت مطلق اعمال کنند و تقسیم تا نصف دارایی شوهر را در هر صورت از وجوه انحلال عقد نکاح لازم گردانند؟ در ارتباط با این سؤال اخیر مهمترین مسائل مطروحه، شناخت امری است که مسقط حق زن در برخورداری از چنین حقی محروم کند؟

قبل از پاسخ، نص شرط را بنابر آنچه در قباله‌های نکاحیه آمده ذکر کرده آنگاه به دو سؤال اول یک جا می‌پردازیم. مفاد شرط اینست:

ضمن عقد ازدواج، مرد شرط کرد: «هر گاه طلاق بنا به درخواست زوجه نباشد و طبق تشخیص دادگاه تقاضای

²⁷ عاملی، حر؛ وسائل الشیعه، ج 2، ص 249.

²⁸ دیانی، عبدالرسول؛ شرط تنصیف دارایی در عقد نکاح در صورت انحلال آن، ص 39.

²⁹ گرجی، ابوالقاسم؛ بررسی تطبیقی حقوق خانواده، ص 66.

طلاق ناشی از تخلف زن از وظایف همسری یا سوء اخلاق و رفتار او نبوده مرد موظف است تا نصف دارایی موجود خود را که در ایام زناشویی با او به دست آورده، یا معادل آن را، طبق نظر دادگاه بلاعوض به زوجه منتقل کند». آیا درج شرط از زمره قواعد آمره است؟

شکی نیست که فلسفه جعل این شرط تمهیدی است که قانونگذار برای تأمین حقوق زن و حمایت از وی اندیشیده است. شاید این تصور وجود داشته که حقوق زن در قالب مهریه و نفقه و نهایتاً ارم قابل تأمین نیست و خواسته است به این صورت مانع دیگری برای مرد در اعمال حق طلاق که قانون موضوعه و شرع به طور مطلق به دادرسی^{۳۰} وی اعطا کرده، ایجاد کند، با این تفاوت که سایر حقوق بنا به حکم قانون الزام‌آور می‌شوند ولی این حق اخیر، الزام خود را مدیون اراده مشترک زوجین است. به نظر می‌رسد این تمهید محصول تقلید عجولانه و به قولی ناشیانه^{۳۱} از حقوق کشورهای غربی و بخصوص کشورهای آمریکای شمالی باشد. غافل از اینکه در آن کشورها زن دارای حقوق دیگری در قالب مهریه و نفقه نیست؛ یعنی در غرب زن و مرد به طور یکسان در قبال هزینه‌های زندگی خانوادگی مسؤولیت دارند. همچنین در حقوق آن کشورها، مرد الزامی به پرداخت مبلغی به عنوان مهریه ندارد؛ زیرا با توجه به فلسفه عمده مهر، اگر قرار باشد ما به ازایی هم برای تمتع داده شود، چه بسا مرد از این نظر استحقاق بیشتری داشته باشد! زیرا هم به مصداق روایتی^{۳۲} و هم بنا به وضعیت فیزیولوژیک زن، منتفع از این لذت و تمتع تنها مرد نیست و چه بسا زن در این امر گوی سبقت را از مردان ربوده باشند. پس در نظام حقوقی که زنان از سایر حقوق مالی محرومند، ممکن است پیدایش یک نوع شرکت مدنی پس از ازدواج قابل توجیه باشد ولی به نظر نمی‌رسد در نظام اسلامی که تمام بار مالی ناشی از ازدواج و اداره زندگی و ارتزاق زن و فرزندان بر عهده مرد نهاده شده و علاوه بر آن مالی نیز به عنوان مهریه که پس از عقد نصف آن و پس از نزدیکی کل آن بر ذمه مرد مستقر می‌شود و ضمانتهای اجرایی موثری نیز قانونگذار برای تخلف از پرداخت آن پیش بینی کرده، شرط اجباری تنصیف دارایی توجیه اجتماعی مناسبی داشته باشد. لذا شرط تنصیف دارایی در قالب انحلال شرکت مدنی ازدواج، فقط در صورتی موجه می‌تواند باشد که زن از سایر حقوق محروم باشد.

از همین جا پاسخ به سؤال اول نیز روشن می‌شود. به نظر ما، شرط تنصیف دارایی در زمره قواعد آمره نمی‌تواند باشد. بنابراین، عاقدهای عقد ازدواج در هنگام انعقاد باید مفاد شرط را برای زوجین به درستی تفهیم کنند و آنها را مخیر به امضا یا رد کنند نه اینکه جوری وانمود کنند که این شرط در خطاهای مثل ترک زندگی خانوادگی، اعتیاد یا نشوز زوجه عنصر تکرار استمرار شرط است اما برخی خطاها مثل ارتباط نامشروع با یک بار نیز محقق میشوند که میتوانند موجهی برای عدم استحقاق زن نسبت به نصف دارایی مرد باشند.

بر همه‌ی ازدواج‌ها الزام‌آور است. البته در مورد سایر شروط چاپی در ضمن عقد که در قبایلهای نکاحیه آمده است، نیز باید به همین ترتیب عمل شود؛ زیرا الزام و التزام به این شروط ناشی از اراده مشترک زوجین است نه بنا به حکم قواعد امری مربوط به عقد ازدواج.

بدیهی است پاسخ به سؤال سوم نیز با شناخت مبنای الزام و التزام به این شرط - که همان اراده مشترک باشد - معلوم می‌شود. بنابراین، همان طور که می‌تواند بر مرد شرط شود که اموال تحصیل شده در طول دوره ازدواج را تنصیف کرده و نیمی از آن را و به زن بدهد، میتوان بر زن نیز شرط کرد که در صورت انحلال رابطه زناشویی، نصف دارایی که در دوره ازدواج به دست آورده، به مرد بدهد. بر همین اساس، شرط تنصیف کل دارایی‌های مشترک تحصیل شده در دوران زناشویی توسط زوجین نیز ایرادی ندارد. اما به ماهیت حقوقی این شرط بپردازیم.

گفتار اول - ماهیت حقوقی شرط تقسیم دارایی

^{۳۰}. کاتوزیان، ناصر؛ دوره مقدماتی حقوق مدنی، ص 195.

^{۳۱}. کلینی، محمد؛ الکافی، ج 5، ص 338.

در تحلیل ماهیت حقوقی این شرط، نوعی شرط فعل نهفته است. یعنی عملی در آینده به صورت شرط فعل (تملیک مجانی نصف دارایی) بر مرد شرط می‌شود. باید گفت درج این شرط به صورت شرط نتیجه ایراد دارد؛ زیرا هدف از درج این شرط، تملیک دارایی موجود شوهر نیست، بلکه ناظر به دارایی‌های آینده شوهر است که متعاقبا در طول زندگی مشترک تحصیل می‌کند. از اینجا یک ایراد دیگر به این شرط وارد می‌شود به این شرح که در حقوق ما به هنگام نکاح شرکتی به وجود نیامده است که پای انحلال آن به میان آید؛ زیرا حقوق کشور ما در امور روابط مالی زوجین از سیستم استقلال مالی هر کدام تبعیت می‌کند و شرکت مدنی در هنگام ازدواج به وجود نمی‌آید. این ایراد به حقوق فرانسه یا کانادا وارد نیست؛ زیرا در حقوق فرانسه ابتدا بنا به مفاد ماده (215) کدسیویل یک نوع *communaute de vie* یعنی حالت اشتراک در زندگی که به اموال نیز بر می‌گردد، به وجود می‌آید و در هنگام طلاق، وفق ماده 1-264 این قانون، شرکت ایجاد شده منحل می‌شود. بنابراین، موضوع شرکت مدنی در قسمت اموال در ابتدای نکاح، متعین در یک مال (هر چند قلیل) تشکیل می‌شود و در هنگام انحلال نکاح و متعاقبا انحلال این شرکت، اموال آن تنصیف می‌شود. در حقوق ایالت کبک (ایالت شرقی کانادا) به طور صریح بر ایجاد این شرکت در اموال تصریح شده است. یعنی رژیم حقوقی اشتراک در دارایی توسط ماده (414) قانون مدنی مصوب 4 ژوئن 1991 این کشور³² پیش‌بینی شده و در ماده (416) همین قانون³³ موضوع تنصیف دارایی را بین زوجین پیش‌بینی کرده است.

در ایراد به مشروعیت این شرط گروهی بر این عقیده‌اند که شرط مزبور به دلیل مجهول بودن باطل است. زیرا «موضوع چنین شرکتی در آینده مبهم و مجهول است و شرکتی که بر اساس سرمایه نامعلوم و احتمالی تشکیل می‌شود به شدت مورد تردید است»³⁴.

این ایراد را گروهی چنین پاسخ داده‌اند که موضوع شرط و انتقال تا نصف دارایی و معلوم نبودن میزان تعهد شوهر موجب غرر و خطر نیست و به وسیله دادگاه قابل تعیین و تشخیص است و لذا از مصادیق شرطی که جهل آن موجب جهل به احد عوضین باشد، نیست. لذا چون مفاد این شرط (تقسیم تا نصف دارایی شوهر در هنگام اجرای شرط)، قابل تشخیص است، در مشروعیت آن نباید تردید وارد کرد.³⁵

به نظر می‌رسد قبل از طرح بحث‌های مربوط به ماهیت حقوقی این شرط و بیان ایرادات ماهوی یا جواب به آنها، باید به خواستگاه اجتماعی آن پرداخت. اولین ایراد ما این بود که انحلال شرکتی که تشکیل نشده، معنا ندارد. اما قبل از بیان ایراد دوم باید تکلیف یک مورد را مشخص کرد و آن اینکه درج شرط و یا عدم آن علی السویه است. اگر این شرط به منظور تامین حقوقی از زوجه باشد که به طور اختیاری و یا اجباری به اموال شوهر مزج شده باشد، است؛ مثلا زن جهیزیه و طلاهای خود را فروخته و برای خرید مغازه شوهر هزینه کرده، یا در کمک به تجارت وی وقت و انرژی خود را صرف کرده است، در این گونه موارد زوجه قطعاً مستحق خواهد بود و الزام شوهر به استرداد این وجوه، حتی در صورت عدم درج شرط امکان‌پذیر خواهد بود. یعنی بنا بر همان سیستم استقلال مالی زوجین، باید زوجه مستحق کل مالی که نه از باب تبرع و یا هبه به شوهر پرداخته، باشد و اموال خود را از وی مستر دارد. البته، در مورد کارهایی که بر عهده زوجه نبوده و به قصد عدم تبرع انجام داده، قانون، وی را مستحق اجرت المثل دانسته است و حق وی در قالب موضوع بند الف تبصره 6 ماده واحده قانون اصلاح مقررات مربوط

³² . Marriage entails the property. holds a right of ownership in that spouses regardless of which of them consisting of certain property of the establishment of a family patrimony A₁₁.414.

³³ . In the event of the case may be... surviving spouses and the heirs, as between the spouses or between the composing it, is equally divided preservation of the property improvement, maintenance or debts, contracted for the acquisition, the spouses, after deducting the value of the family patrimony of dissolution or nullity of a marriage, separation from bed and board, or A₁₁.416.

³⁴ . کاتوزیان، ناصر؛ حقوق مدنی، ص 196.

³⁵ . صفایی، سید حسن؛ مختصر حقوق خانواده، ص 44.

به طلاق سال 1371 مجمع تشخیص مصلحت نظام تأمین خواهد شد. یادآوری می‌کنیم وفق صدر تبصره 6 فوق، استناد به این تبصره مشروط به عدم وجود شرط تقسیم دارایی است.

گفتار دوم - چه میزان دارایی باید منتقل گردد؟

در خصوص میزان دارایی قابل انتقال به زوجه باید گفت در قانون بدون تعیین حداقل برای آن، به تهدید حداکثر آنکه تا نصف دارایی شوهر باشد اکتفا کرده است. سؤال مطرح این است که اگر مرد در طول مدت زناشویی مقداری از اموال خود را به زوجه هبه کرده باشد، آیا این میزان در احتساب "تا نصف" دارایی شوهر لحاظ خواهد شد یا خیر؟ جواب این سؤال به شکل مطرح شده منفی است ولی با توجه به اینکه در این شرط عبارت "طبق نظر دادگاه" آمده، باید دادگاه با رعایت انصاف به میزان این هبه‌های بلاعوض توجه کرده و در میزان مال قابل تحویل به زوجه، آنها را نیز به حساب بیاورد.

نکته دیگر اینکه آیا دارایی به دارایی منفی نیز اطلاق می‌شود یا خیر؟ در حقوق فرانسه و کانادا چون بحث انحلال یک شرکت در میان است، قاعداً باید شامل دارایی منفی نیز بشود؛ همان طوری که در شرکت‌های تجاری اصولاً در صورت انحلال، دارایی و دیون شرکت نیز تقسیم می‌شود. اگر دارایی را به دارایی منفی نیز تفسیر کنیم، باید مطابق اصول حسابداری عمل شود. یعنی در صورتی که مرد در طول مدت زندگی مشترک دارایی به دست نیاورده بلکه دیونی را به نظر می‌رسد این تمهید محصول تقلید عجولانه و به قولی ناشیانه از حقوق کشورهای غربی و بخصوص کشورهای آمریکای شمالی باشد. غافل از اینکه در آن کشورها زن دارای حقوق دیگری در قالب مهریه و نفقه نیست.

باید زوجه را نیز در دیون مزبور مشارکت دهد! فرض کنیم مرد از پرداخت هزینه‌های سرسام‌آور تحمیل شده توسط زوجه و یا ناشی از زندگی مشترک بر نیاید و به جای اضافه شدن دارایی‌اش، اموال موجود خود را از دست داده و مقروض شود، سؤال این است که آیا نباید زوجه را نیز در خسارات وارده سهمیم دانست؟! مثلاً فرض کنیم مرد با ادعای اعسار از پرداخت نفقه، بخواهد زوجه خود را طلاق دهد و بیش از این خود را گرفتار دین نکند؛ آیا زوجه نیز باید در صورت درج چنین شرطی، در دیون تحمیل شده ناشی از زندگی مشترک سهمیم باشد یا خیر؟ گویند بذله‌گویی جهت خنداندن شاه عازم دربار شد. حاجب درب، راه یافتن وی را به داخل دربار منوط کرد به تقسیم نصف صله و انعام پادشاه، بذله‌گو قبول کرد اما زمانی که به حضور پادشاه رسید هر چه از مزاح و لطیفه در خاطر داشت، نقل کرد ولی نتوانست پادشاه را بخنداند. شاه خشمگین شد و امر کرد او را تازیانه زنند. بذله‌گو پس از تحمل نصف تازیانه‌ها فریاد بر آورد که نصف باقی باید به حاجب درب زده شود؛ زیرا قرار بوده صله شاه تنصیف شود! حال در پاسخ این سؤال که آیا دارایی منفی نیز جزء دارایی است یا خیر؛ آیا باید مثل تازیانه‌ها تنصیف شود؟ جواب این سؤال در سیستم حقوقی کشور ما منفی است چون شرکتی به وجود نیامده است که انحلال آن مطرح باشد. مضاف بر اینکه در لسان عرف، دارایی به دارایی مثبت اطلاق می‌شود. اما شرایط تمسک به تقسیم دارایی مطلق نیست، بلکه مشروط به شرایطی است.

گفتار سوم - موارد و شرایط تمسک به شرط تقسیم تا نصف دارایی شوهر

مهمترین شرایط امکان تمسک به تنصیف دارایی شوهر، اولاً عدم تقاضای طلاق از ناحیه زوجه و ثانیاً عدم خطای زوجه است. این دو شرط به نحو وحدت مطلوب مد نظر قانونگذار است. بنابراین، تحقق یکی از دو شرط به تنهایی نمی‌تواند موجبی و یا موجهی برای تنصیف دارایی شود. حال هر کدام از این دو شرط را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

شرط اول - عدم تقاضای طلاق از ناحیه زوجه

شرط اول برای استحقاق نصف دارایی شوهر به زن، عدم تقاضای طلاق از ناحیه زن است. در این رابطه بد نیست اشاره کنیم در برخی موارد زوجه خود تمایل به طلاق دارد ولی برای اینکه بتواند از نصف دارایی شوهر برخوردار شود، با اندیشیدن تمهیداتی مقدمات طرح طلاق را از ناحیه مرد فراهم می‌کند. در این موارد قاضی باید به خصوص این مسأله را مد نظر داشته و عمده توجه خود را به شرط دوم که عدم خطای زوجه است مبذول کند.

شرط دوم - عدم خطای زوجه

شرط دوم برای استحقاق نصف دارایی عدم خطای زوجه است. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که چه امری خطای زوجه محسوب می‌شود؟

به نظر می‌رسد خطای زوجه امری است که باید با توجه به هدف از مردیت و عرف بررسی شود. مثلاً یکی از اهداف عقد نکاح، ایجاد زمینه‌های عملی و موثر برای تحقق رابطه مردیت است. بنابراین، اگر زوجه زندگی خانوادگی را ترک گوید. یا خارج از حدود عرف، تمام هم و غم خود را به کار بیرون از منزل اختصاص دهد، خطا کار است. همچنین است چنانچه عملی منافی شئونات خانوادگی و به خصوص خلاف اخلاق انجام دهد یا ناشزه شده تکالیف ویژه مردیت را در قبال شوهر انجام ندهد.

بدیهی است طولانی شدن مدت نشوز زوجه و یا ترک زندگی خانوادگی به مدت طولانی، خطای زوجه را در گذشته ثابت می‌کند ولی معمولاً زوجه به دنبال طرح مسأله طلاق توسط مرد، به زندگی مشترک برگشته یا اعلام تمکین می‌کند. حال این سؤال مطرح است که آیا خطای گذشته، اماره‌های بر خطای هنگام طلاق محسوب می‌شود یا خیر؟

به نظر می‌رسد قاضی می‌تواند با توجه به اینکه گذشته آینه آینده است و با امعان نظر به طولانی شدن مدت نشوز و یا طولانی شدن مدت زمان ترک زندگی مشترک و به طور کلی خطای زوجه، آمادگی زوجه را ترک خطا، بهانه و مستمسکی برای ایجاد مانع از طلاق تلقی کند و به آن توجهی ننموده، خطای وی را محرز بداند. البته، توجه به نظر داورها در این مسأله برای قاضی راهگشای مناسبی می‌تواند باشد. النهایه، به نظر می‌رسد این سؤال در مورد خطاهایی مثل ترک زندگی خانوادگی، اعتیاد و یا نشوز مطرح شود که در آنها ماهیتاً عنصر تکرار و استمرار شرط است ولی برخی از خطاها مثل ارتباط نامشروع، با یک بار نیز محقق می‌شوند که می‌توانند موجبی برای عدم استحقاق زن نسبت به نصف دارایی مرد باشند. در بسیاری از پرونده‌ها زوجه علت خطای خود را منتسب به شوهر میداد مثلاً مدعی می‌شود ترک زندگی خانوادگی و یا نشوز وی، ناشی از سوء اخلاق خود مرد و در عکس العمل به رفتار سوء وی است. برخی به صراحت شوهر خود را مجنون یا سفیه می‌دانند که در این موارد، گواهی سلامت روانی مرد می‌تواند خطای زوجه را محرز نماید.

نتیجه گیری

از مجموع مطالب پیشگفته در تحقیق حاضر نتایج ذیل بدست می‌آید:

1- شرط انتقال تا نصف دارایی از اموال زوج به زوجه، نوعی شرط فعل است؛ زیرا ضمن عقد نکاح بر مرد شرط می‌شود که تا نصف دارایی موجود تحصیل شده در دوران زندگی مشترک را به زوجه منتقل کند. این شرط، صحیح و مطابق قانون است که در صورت قبول مرد ضمن عقد، او را به اجرای مفاد آن پایبند می‌کند. در پاسخ به ایراد مجهول بودن شرط باید گفت: در فقه و قانون مدنی دلیلی بر بطلان شرط مجهول و عقد مشروط به شرط مجهول نیست؛ به ویژه در جایی که شرط در زمان اجرا قابل تشخیص باشد. در قانون مدنی ایران نیز معلوم بودن شرط به عنوان یکی از شرایط عمومی صحت شرط ذکر نشده است تا جهل به شرط، موجب بطلان آن گردد. از سوی دیگر چنین شرطی کاملاً مجهول نیست و موجب غرر نمی‌باشد؛ زیرا در آینده توسط دادگاه قابل تعیین و تشخیص است. این شرط خلاف قانون و شرع و مخالف نظم عمومی و اخلاق حسنه نیست، بلکه شرطی مقدور است که می‌تواند تا حدودی حقوق زوجه ی دائمی را به هنگام طلاق به اراده‌ی مرد تأمین نماید و در برخی موارد از وقوع طلاق‌های ناشی از تصمیمات آنی و بی‌پایه جلوگیری کند. معهداً توصیه می‌شود برای رفع ابهام از شرط تنصیف دارایی، میزان دقیق تعهد مرد تعیین شود.

سپس در ادامه بررسی وضعیت حقوقی شرط تنصیف، نخست دلایل بطلان شرط (مجهول بودن، الحاقی بودن، معلق بودن، مخالف نظم عمومی بودن و...) را روشن کرده و سپس به تفصیل به اشکالات یاد شده پاسخ گفته (کفایت علم اجمالی در شرط، لزوم شرط الحاقی، عدم سرایت تعلیق شرط به عقد، خلط مفهوم دارایی با اموال و...) و نظر حقوق دانانی را که شرط مزبور را صحیح می‌دانند را مطرح کردیم. بنابراین می‌توان گفت که با وجود مواد 233 و 232 و 558 قانون مدنی، که ضمناً یا صراحتاً صحت شرط مجهول را پذیرفته است، تردید در اعتبار شرط مجهول و از جمله شرط موسوم به تنصیف، موجه به نظر نمی‌رسد.

2- شرط تنصیف در عقد نکاح، دارای وصف تنبیهی ترمیمی بوده است تا جلوی هوسرانی و سوء استفاده مرد از حق طلاق را بگیرد و راهی باشد در جهت جلوگیری از بی بندبازی و حفظ و رعایت هرچه بیشتر حقوق زوج و حفاظت از حریم خانواده است.

3- شرط تنصیف در عقد نکاح بلا عوض است و عوض آن خدمات زوجه نیست.

4 - شرط تنصیف شرطی مجهول است که قابلیت تعیین دارد - تعلیقی است یعنی پیدایش آن متوقف بر امری در آینده است - قصدی و رضایی است.

5- اگر زوجین شروط ضمن عقد را خصوصاً شرط تنصیف دارایی را پذیرفته و قبالة سند ازدواج را امضاء نمایند، چنانچه زندگی زناشویی منجر به طلاق گردد و این طلاق به درخواست زوجه یا طبق تشخیص دادگاه تقاضای طلاق ناشی از تخلف او از وظایف همسری یا سوء اخلاق و رفتار وی نباشد زوج مکلف است که نصف دارایی موجود خود را که در ایام زناشویی با او بدست آورده یا معادل آن را طبق نظر دادگاه بلاعوض به زوجه منتقل نماید. و اجرای این حکم از آثار شرط تنصیف دارایی در عقد نکاح است که فقط منوط به طلاق است. و سایر حقوق مادی زن نیز اعم از نفقه، اجرت المثل، نحله، مهریه،... طبق قانون قابل وصول است.

6- اگر زوجین شرط تنصیف دارایی در سند ازدواج را نپذیرند و مرد بخواهد همسر خود را طلاق دهد مکلف به پرداخت نصف دارایی خود در ایام زناشویی نیست بلکه مکلف است سایر حقوق مادی زوجه را بر اساس قانون اعم از نفقه، مهریه، اجرت المثل، نحله و..... پرداخت نماید.

7- شرط تنصیف دارایی مرد در عقد نکاح شرطی صحیح در جهت حمایت از حقوق زنان می باشد.

8- اثبات وجود دارایی مرد بر عهده زوجه است که عنوان مدعی شرط را دارد و این امر با توجه به مشکلات سیستم ثبتی، عدم نظارت دولت بر اموال و دارایی های افراد و عدم وجود سیستم متمرکز بانکی برای زوجه دشوار است.

9- عدم تمایل مردان به مشورت با همسر خود در معاملات و عدم اعلام دارایی به زوجه بر این مشکل می افزاید.

10- رسیدگی به خواسته زوجه در خصوص شرط، با توجه به مراحل آن مستلزم زمان طولانی است: از قبیل معرفی اموال مرد توسط زوجه، دفاع احتمالی مرد مبنی بر انتقال اموال به دیگران یا وجود داراییهای منفی، ارجاع امر به کارشناس، تعیین معادل دارایی، حق اعتراض به نظر کارشناسی برای طرفین و... موجب اطاله دادرسی است. این امور غالباً دعوای اصلی (طلاق) را از مسیر اصلی خود خارج می کند.

منابع و مآخذ

الف-فارسی

کتاب ها

1. امامی، اسدالله، صفایی، سید حسین، حقوق خانواده، چاپ نهم، انتشارات دانشگاه تهران، 1382، ص 239.
2. امامی، سید حسن، حقوق مدنی، جلد 1، چاپ هفتم، اسلامیه، تهران، 1368، ص 279.
4. انصاری، شیخ مرتضی، کتاب نکاح، چاپ اول، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ، 1415 ق، ص 105.
5. انصاری، شیخ مرتضی، کتاب المکاسب، جلد 6، چاپ 1، انتشارات باقری، قم، 1420 ق.
6. جلالی، سید مهدی، حقوق خانواده (نکاح و انحلال آن) جلد 1، چاپ 1، انتشارات خرسندی، تهران، 1389، ص 149 - 159.
7. دائرة المعارف حقوق مدنی و تجارت، جلد 1، چاپ 1، بنیاد راستاد، 1357.
8. صفایی، حسین، دوره ی مقدماتی حقوق مدنی، قواعد عمومی قراردادهای، چاپ 4، نشر میزان، تهران، 1385.
9. کاتوزیان، ناصر، قواعد عمومی قراردادهای، جلد 3، چاپ اول، انتشارات بهنشر، تهران، 1368، ص 122.
10. گرجی، ابوالقاسم و همکاران، بررسی تطبیقی حقوق خانواده، چاپ 2، موسسه انتشارات دانشگاه تهران، تهران، 1387، ص 52.
11. موسوی بجنوردی، سید محمد حسن، القواعد الفقهیه، مطبوعه الآداب، نجف، 1389، ص 438.
12. موسوی خویی، ابوالقاسم، منهاج الصالحین، چاپ بیست و هشتم، انتشارات مدینه العلم، قم، 1410.

مقالات

- 1-امینی بروجنی، حیدر علی، نقش قراردادهای خصوصی در نکاح، پایان نامه ی کارشناسی ارشد، دانشکده ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، 1373، ص 156.
2. دژخواه، لیلا، طلاق و چالش تنصیف دارایی، مطالعات راهبردی زنان، 1386، شماره 35، ص 129.
3. دیانی، عبدالرسول، «شرط تنصیف دارایی در نکاح در صورت انحلال آن»، ماهنامه ی دادرسی، 1384، شماره ی 53، ص 40.
4. یزدانیان، علیرضا و رضایی، طاهره، مقایسه شرط تنصیف اموال زوج با اشتراک اموال در حقوق فرانسه، مطالعات اجتماعی روانشناختی زنان، 1388، شماره 4.

ب-عربی

1. جبلی عاملی (شهید ثانی)، زین الدین، الروضه البهیة فی شرح اللمعة دمشقیة، جلد 4، چاپ 1، منشورات جامعه النجف الدینیة، قم، 1386.
2. حر عاملی، محمد بن حسن، وسایل الشیعة، مؤسسه آل البيت، قم، 1421 ه ق.

Jurisprudential analysis of the condition of halving married couples

First Author Fatemeh Amiri

Master's degree in private law, Islamic Azad University, Damghan
Branch

1-1- Abstract

The condition of transferring up to half of the assets from the husband's property to the wife is a type of verb condition; Because during the marriage contract, the man is required to transfer up to half of the assets acquired during the joint life to the wife. This condition is correct and according to the law, if the man accepts the contract, he is bound to implement its provisions. In response to the objection that the condition is unknown, it should be said: In jurisprudence and civil law, there is no proof of the invalidity of an unknown condition and a contract subject to an unknown condition; Especially where the condition is detectable at runtime. On the other hand, such a condition is not completely unknown and does not cause confusion; Because it can be determined and recognized by the court in the future. This condition is not against the law and Shariah and against public order and good morals, but it is a possible condition that can provide the rights of the permanent wife to some extent during the divorce at the will of the man and in some cases prevent the occurrence of divorces caused by sudden and baseless decisions. slow However, it is recommended to determine the exact amount of the man's obligation to clear the ambiguity of the condition of halving the property. The halving condition in the marriage contract has a restorative punitive character to stop the man's capriciousness and abuse of the right to divorce and is a way to prevent intemperance and preserve and respect the rights of the wife as much as possible and protect the privacy of the family. The condition of halving in the marriage contract is without exchange, and the service of the wife is not an exchange. The condition of halving is suspensive, that is, its occurrence is dependent on something in the future - it is intentional and voluntary. If the spouses accept the terms of the contract, especially the condition of halving the property and sign the deed of the marriage document, if the married life leads to divorce and this divorce is at the request of the wife or according to the judgment of the court, the request for divorce is due to her violation of her marital duties or immorality and If it is not his behavior, the husband is obliged to transfer half of his existing property, which he acquired during the marriage, or its equivalent according to the opinion of the court, to the wife free of charge. And the implementation of this ruling is one of the effects of the property halving condition in the marriage contract, which is only subject to divorce. And other material rights of a woman, including alimony, alimony, dowry, etc., can be collected according to the law. In this article, the analysis of legal jurisprudence on the condition of halving the marital property has been discussed in a descriptive-analytical way.

Keywords: The condition of halving the property, marriage, the condition of the contract.